

Re-reading Traditionalism in Encounter with the Modern World: The Nexus of Religion and Politics in the Thought of Nasr

Seyyed Sajjad Al-e-Seyyed Ghafoor¹

(Received: 2025-11-10; Accepted: 2026-2-22)

Abstract

This article examines the relationship between religion and politics in the thought of Seyyed Hossein Nasr, one of the prominent figures of contemporary Traditionalism. Employing Quentin Skinner's hermeneutic method and emphasizing the contextual dimensions of Nasr's thought, it is argued that his political project is not a naive return to the past, but rather an endeavor to "reconstruct tradition" at the heart of the modern world. Grounding his approach in the metaphysical foundations of perennial philosophy (*philosophia perennis*) and a fundamental critique of secularism, liberal democracy, and modern science, Nasr articulates the model of "sacred politics" and "sage governance" as an alternative theoretical framework. Within this model, politics is viewed as a realm of divine wisdom and a vehicle for the spiritual transcendence of society, wherein the sage—as a pivotal figure endowed with intuitive knowledge and moral virtue—supersedes the modern technocrat. Although this model provides a robust theoretical foundation for critiquing modernity and reviving the nexus between religion and politics, it confronts serious theoretical challenges (such as the lack of objective criteria for identifying the sage and the danger of charismatic despotism rooted in divine grace [إفرو]) as well as practical challenges (such as compatibility with the modern nation-state structure and social pluralism). By analyzing these foundations, explicating the model, and examining these challenges in comparison with thinkers such as Soroush, Shariati, and Guénon, this article demonstrates that while Nasr's thought does not offer a readily actionable practical solution, it holds undeniable significance as an ideal benchmark and an internal critique for both contemporary secular and religious political systems.

Keywords: Seyyed Hossein Nasr, Traditionalism, Religion and Politics, Sacred Politics, Perennial Philosophy, Critique of Modernity, Sage Governance.

¹ Official Researcher, Islamic Sciences and Culture Academy (ISCA), Qom, Iran. Email: aleghafoor@gmail.com

بازخوانی سنت‌گرایی در مواجهه با جهان مدرن؛ نسبت دین و سیاست در اندیشه نصر

سیدسجاد آل سیدغفور^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۸/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۳]

چکیده

این مقاله به بررسی نسبت دین و سیاست در اندیشه سیدحسین نصر، از چهره‌های شاخص سنت‌گرایی معاصر، می‌پردازد. با استفاده از روش هرمنوتیکی کوئنتین اسکیر و با تأکید بر زمینه‌مندی اندیشه نصر، استدلال می‌شود که پروژه سیاسی او نه بازگشت ساده‌لوحانه به گذشته که تلاشی برای «بازسازی سنت» در قلب جهان مدرن است. نصر با تکیه بر مبانی متافیزیکی حکمت خالده و نقد ریشه‌ای سکولاریسم، دموکراسی لیبرال و علم مدرن الگوی سیاست قدسی و حکومت حکیمانه را به عنوان یک چارچوب نظری بدیل ترسیم می‌کند. در این الگو، سیاست عرصه‌ای از حکمت الهی و مسیر تعالی معنوی جامعه است و حکیم به مثابه محوری با معرفت شهودی و فضیلت اخلاقی، جایگزین تکنوکرات مدرن می‌شود. اگرچه این الگو نقطه اتکایی نظری قدرتمندی برای نقد مدرنیته و احیای پیوند دین و سیاست فراهم می‌کند، اما با چالش‌های جدی نظری (مانند فقدان معیار عینی برای تشخیص حکیم و خطر استبداد فره‌ای) و چالش‌های عملی (مانند سازگاری با ساختار دولت-ملت مدرن و تکتیر اجتماعی) روبروست. این مقاله با تحلیل مبانی، تبیین الگو و واکاوی این چالش‌ها در مقایسه با اندیشمندانی مانند سروش، شریعتی و گنون، نشان می‌دهد که اندیشه نصر اگرچه راه حل عملی حاضر الاجرای ارائه نمی‌دهد، اما به عنوان یک معیار آرمانی و نقد درونی برای نظام‌های سیاسی سکولار و دینی معاصر، اهمیتی انکارناپذیر دارد.

کلیدواژه‌ها: سیدحسین نصر، سنت‌گرایی، دین و سیاست، سیاست قدسی، حکمت خالده، نقد مدرنیته، حکومت حکیمانه.

۱. محقق رسمی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. alegghafoor@gmail.com

مقدمه

جهان مدرن با وعده آزادی، عقلانیت و پیشرفت آغاز شد؛ اما در سده بیست و یکم، با بحران‌هایی روبه‌روست که پرسش‌های بنیادینی را درباره ماهیت تمدن جدید برانگیخته است: بحران معنا و بی‌خانمانی وجودی انسان در جهان بی‌روح، بحران محیط‌زیست و ویرانی طبیعت در سایه سلطه تکنولوژی و بحران مشروعیت در نظام‌های سیاسی‌ای که یا به سکولاریسم بی‌روح تن داده‌اند یا به قرائت‌های خشک و ایدئولوژیک از دین پناه برده‌اند. در جهان اسلام، این پرسش‌ها با مسئله هویت، استعمار و توسعه‌نیافتگی درآمیخته و صورتی دوچندان یافته است.

در چنین فضایی، پرسش از نسبت دین و سیاست دیگریک مسئله صرفاً آکادمیک نیست، بلکه پرسشی وجودی درباره امکان زیست مسلمانانه در جهان مدرن است. آیا می‌توان در عین زیستن در جهان مدرن، به سنت وفادار ماند؟ آیا سیاست می‌تواند بدون فروکاستن دین به ایدئولوژی یا حذف آن از عرصه عمومی، به نیازهای انسان معاصر پاسخ گوید؟ و مهم‌تر آنکه، آیا راه‌سومی میان سکولاریسم غربی و اسلام‌گرایی ایدئولوژیک وجود دارد؟

سیدحسین نصر (متولد ۱۳۱۲ خورشیدی)، از چهره‌های جریان سنت‌گرایی در جهان اسلام، پاسخی متفاوت به این پرسش‌ها داده است. او با تکیه بر مفهوم «حکمت خالده» و با نقد ریشه‌ای مدرنیته، می‌کوشد نشان دهد که بحران‌های جهان معاصر نه راه‌حل سیاسی که نیازمند شفای معنوی‌اند. از دیدگاه او تا زمانی که انسان مدرن به «منبع» قدسی هستی متصل نشود، هیچ نسخه سیاسی نمی‌تواند او را از بی‌معنایی و استیصال‌رهایی بخشد. تجربه زیسته منحصربه‌فرد او از ریاست دانشگاه صنعتی شریف و مشارکت در نهادهای علمی-فرهنگی ایران پیش از انقلاب تا مهاجرت به غرب و تبدیل شدن به یکی از مدافعان برجسته اسلام در فضای پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، اندیشه سیاسی او را عمیقاً زمینه‌مند و واجد عبوری تاریخی بین شرق و غرب ساخته است.

این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اصلی است: نسبت دین و سیاست در اندیشه سید حسین نصر چگونه تبیین می شود و الگوی سیاسی مطلوب او چه ویژگی ها، مبانی و چالش هایی در جهان معاصر دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، از چارچوب هرمنوتیکی کوئنتین اسکینر بهره گرفته شده که با تأکید بر قصد مؤلف، زمینه تاریخی و کنش گفتاری، فهمی عمیق تر از پروژه فکری نصر به دست می دهد.

۱- طرح مسئله: پرسش های بی پاسخ در باب دین و سیاست

در دهه های اخیر، دو پاسخ عمده به بحران سیاست در جهان اسلام داده شده است: پاسخ سکولار که دین را به حوزه خصوصی تبعید می کند و پاسخ اسلام گرایانه که دین را به مثابه ایدئولوژی برای کسب قدرت بازخوانی می کند؛ اما هر دو پاسخ، بانقدهای جدی روبه رو شده اند. سکولاریسم از یک سو به بحران معنا دامن زده و از سوی دیگر نتوانسته است هویت جوامع اسلامی را در برابر جهانی شدن یک دست کننده حفظ کند. اسلام گرایی ایدئولوژیک نیز اغلب به خشونت، استبداد و فروکاستن اسلام به شعارهای سیاسی انجامیده است.

در این میان، پرسش های بنیادینی بی پاسخ مانده است: آیا می توان با گریز از دوقطبی سکولاریسم و بنیادگرایی، از دین برای سامان دهی حیات جمعی بهره گرفت؟ آیا سنت اسلامی ظرفیت آن را دارد که پاسخی به نیازهای انسان معاصر بدهد، بدون آنکه در دام انفعال مدرنیته گرفتار آید یا به طرد مطبق آن روی آورد؟ و مهم تر آنکه، آیا «حکمت» می تواند جایگزین «ایدئولوژی» در عرصه سیاست شود؟

اینجاست که اندیشه سید حسین نصر اهمیت می یابد. نصر متفکری است که پرسش خود رانه از «چگونگی تأسیس دولت اسلامی» که از «امکان زیست مسلمانان در جهان مدرن» آغاز می کند. برای او، بحران سیاسی، پیش از آنکه بحران قدرت و نهادها باشد، بحران معرفت و معنویت

است. از این رو، پاسخ او به مسئله دین و سیاست، پاسخی متافیزیکی و وجودی است، نه فقهی و ایدئولوژیک. او می‌کوشد نشان دهد که تنها با احیای حکمت خالده و بازتعریف سیاست به مثابه عرصه‌ای قدسی، می‌توان از بن‌بست‌های کنونی رهایی یافت.

اما پرسش نصر و پاسخ او، خود با پرسش‌های دیگری روبه‌روست: آیا حکمت خالده، با وجود نقدهای بنیادینی که در دین‌پژوهی معاصر بر آن وارد شده، هنوز می‌تواند مبنای نظری یک الگوی سیاسی باشد؟ الگوی «حکومت حکیمانه» او چگونه می‌خواهد از چالش‌های عملی (مانند تشخیص حکیم، تضمین پاسخگویی و مدیریت تکرر اجتماعی) عبور کند؟ و سرانجام، آیا این الگو می‌تواند در جهان پیچیده و به‌هم‌تنیده امروز تحقق یابد، یا صرفاً یک آرمان‌شهر فلسفی است؟

این مقاله با تمرکز بر این پرسش‌ها، می‌کوشد نخست مبانی فکری نصر را بازخوانی کند، سپس نقدهای سه‌گانه او بر سیاست مدرن را تحلیل نماید، آنگاه الگوی بدیل او را با همه ظرفیت‌ها و محدودیت‌هایش به تصویر کشیده و سرانجام به چالش‌های نظری و عملی این الگو در جهان معاصر بپردازد. روش پژوهش، با اتکا به چارچوب هرمنوتیکی کونتین اسکینر، بر فهم زمینه‌مند اندیشه نصر و کنش گفتاری او در بستر فکری سیاسی ایران و جهان تأکید دارد.

۲- مبانی نظری سنت‌گرایی: حکمت خالده به مثابه پارادایم

در کانون سنت‌گرایی به عنوان یک جریان فکری منسجم و عمیق، مجموعه‌ای از مبانی نظری و متافیزیکی قرار دارد که فهم اندیشه سیاسی نصر بدون درک آن‌ها ناممکن است. این مبانی، نه تنها به عنوان پیش‌فرض، بلکه به عنوان پارادایمی یکپارچه عمل می‌کنند که تمامی شئون فکری نصر، از جمله دیدگاه‌های سیاسی او را شکل می‌دهند.

تأکید نصر بر مفهوم حکمت خالده به عنوان هسته مشترک ادیان، در زمینه گفتمان برخورد تمدن‌های هانتینگتون در دهه ۱۹۹۰، یک کنش گفتاری آشتی‌جویانه محسوب می‌شود. قصد او احتمالاً کاهش تنش‌ها از طریق تأکید بر وحدت متعالی ادیان در برابر گفتمان تقابل‌گرا بود.

۱-۲- مفهوم سنت و حکمت خالده: بنیاد متافیزیکی اندیشه نصر

در هسته سنت‌گرایی، مفهوم «سنت» قرار دارد که با معنای رایج و جامعه‌شناختی آن (آداب و رسوم تاریخی و فرهنگی) تفاوتی بنیادین و ماهوی دارد. از منظر نصر، سنت «حقایق و اصولی دارای منشأ الهی و فرازمانی» است که از طریق وحی در هستی جاری شده و عقل شهودی بشر قادر به ادراک آن است (نصر ۱۳۶۶، ۱۸). این سنت، امری تاریخی، نسبی یا متغیر نیست، بلکه حقیقتی ثابت و فراجهانی است که به عنوان جوهره و هسته مرکزی همه ادیان اصیل و راستین حضور دارد. این حقیقت واحد که در پس تنوع ظاهری ادیان نهفته است، حکمت خالده یا فلسفه جاویدان نامیده می‌شود (شووان ۱۳۶۳، ۴۵). حکمت خالده، دانشی است که به امر متعالی و حقیقت مطلق مرتبط است و در طول تاریخ، در قالب‌های مختلف ولی هماهنگ در سنت‌های دینی گوناگون تجلی یافته است.

از این منظر، پرسش نصر از نسبت دین و سیاست، پرسشی فرعی و تابعی از پرسش اصلی او درباره امکان احیای حکمت خالده در جهان مدرن است. او سیاست را نه به مثابه هدف که به مثابه یکی از ساحت‌های تجلی آن حقیقت جاودان می‌نگرد. به همین دلیل، الگوی سیاسی او را نمی‌توان بدون درک این پرسش بنیادین فهم کرد: «چگونه می‌توان بار دیگر به حقیقت دست یافت و جامعه را برمدار آن سامان داد؟»

همین نقطه، تمایز اساسی نصر از بنیان‌گذار سنت‌گرایی، رنه گنون را نشان می‌دهد. گنون عمدتاً بر نقدی ویرانگر و سلبی از مدرنیته متمرکز بود و آن را نشانه «عصر تاریکی» می‌دانست، درحالی‌که نصر، اگرچه نقد مدرنیته را ادامه می‌دهد، اما کوشیده است حکمت خالده را به طور مشخص،

ایجابی و در بستر زنده و پویای سنت اسلامی بازخوانی، احیا و به مثابه آلترناتیوی عملی ارائه کند (گنون ۱۳۰۶، ۶۷؛ نصر، ۸۹)؛ به عبارت دیگر، نصر سنت‌گرایی را از حیثه نقد محض فراتر برده و آن را به پروژه‌ای برای بازسازی معنوی و فکری در جهان اسلام تبدیل می‌کند. معرفت‌شناسی نصر نیز به طور مستقیم بر همین مبنا استوار است. او به تبعیت از سنت فلسفی - عرفانی اسلام، میان «عقل کلی» که قوه‌ای شهودی، کلی‌نگر و قادر به ارتباط بی‌واسطه با امر متعالی است و «عقل جزئی» که استدلال‌گر، تجزیه‌کننده، کمی‌نگر و محدود به داده‌های حسی است، تمایزی قاطع قائل می‌شود. از دیدگاه او، علم مدرن، محصول انحصار عقل جزئی و قطع رابطه آگاهانه با عقل کلی است، از این رو اساساً قادر به درک حقیقت کل‌نگر، کیفی و قدسی نیست (نصر ۱۳۵۸، ۷۵). این مبانی معرفت‌شناختی، نه تنها زیربنای نقد او به علم و تکنولوژی مدرن خواهد بود، بلکه مبنای نقد سیاست سکولار و ارائه الگوی بدیل سیاسی نیز قرار می‌گیرد.

۲-۲- نقدهای بنیادین بر مفهوم حکمت خالده در دین‌پژوهی معاصر

اگرچه مفهوم حکمت خالده هسته مرکزی سنت‌گرایی را تشکیل می‌دهد، اما در دین‌پژوهی قرن بیستم و بیست و یکم نقدهای جدی و بنیادینی بر آن وارد شده است که نادیده گرفتن آن‌ها، تصویری ناقص از جایگاه این جریان فکری به دست می‌دهد. این نقدها را می‌توان در چند محور اصلی دسته‌بندی کرد:

نخست، نقد معرفت‌شناختی: استیون کاتز^۱ و دیگر نظریه‌پردازان ساخت‌گرا استدلال می‌کنند که تجارب عرفانی خنثی و فارغ از زمینه نیستند، بلکه توسط پیش‌فرض‌ها، زبان و سنت دینی عارف شکل می‌گیرند از این منظر، ایده هسته مشترک همه ادیان نه یک کشف تجربی که یک پیش‌داشت متافیزیکی است که قرائت متون دینی را جهت‌دهی می‌کند. به بیان دیگر، سنت‌گرایان آنچه را خود پیش‌تر مفروض گرفته‌اند، در متون دینی کشف می‌کنند (کاتز ۱۹۷۸).

1. Steven T. Katz

دوم، نقد روش شناختی: کریگ مارتین^۱ نشان می‌دهد که سنت‌گرایان در برابر شواهد ناسازگار، به مکانیسمی شبیه مغالطه هیچ اسکاتلندی واقعی پناه می‌برند (Martin 2012, 73). آنچه با آموزه‌های حکمت خالده همخوانی ندارد، ظاهر و قشر یا انحطاط تاریخی نامیده می‌شود تا هسته مشترک فرضی حفظ شود. این مسئله، نظریه را در برابر نقدهای تجربی آسیب‌پذیر می‌کند.

سوم، نقد تاریخی - هرمنوتیکی: گریگوری لپتون در بررسی تطبیقی آرای ابن و شوان نشان داده است که خوانش سنت‌گرایان از چهره‌هایی مانند ابن عربی، متأثر از پیش‌فرض‌های شوئونی است و لزوماً با زمینه تاریخی اندیشه ابن عربی همخوانی ندارد (lipton 2018, 8). به عنوان مثال، ابن عربی برخلاف شوان، قائل به تحریف لفظی تورات و انجیل بود و نجات پیروان ادیان دیگر را منوط به پذیرش پیامبر اسلام می‌دانست. این نقد نشان می‌دهد که سنت‌گرایی بیشتر یک پروژه فلسفی - کلامی است تا یک رویکرد تاریخی - تفسیری معتبر.

۲-۳- انسان‌شناسی سنت‌گرایانه: انسان به مثابه خلیفه‌الله و محور سیاست قدسی

انسان از منظر نصر، موجودی ذوابعاد و دارای مراتب وجودی است که بعد متعالی، روحانی و معنوی او اصالت دارد. او با تأثیرپذیری عمیق از عرفان ابن عربی و حکمت اشراق سهروردی، انسان را خلیفه‌الله می‌داند؛ موجودی که نه تنها نماینده خدا بر روی زمین است، بلکه مسئولیت خطیر حفظ تعادل (میزان) در جهان را بر عهده دارد (نصر ۱۳۶۶، ۲۰۳). این جایگاه، برای انسان هم کرامتی بی‌نظیر و هم مسئولیتی سنگین قائل است. انسان خلیفه، موجودی نیست که بتواند خود را مرکز عالم بداند و به بهره‌کشی بی‌رویه از طبیعت بپردازد، بلکه نگهبانی است که باید امانت الهی را پاس دارد.

این نگاه انسان‌شناختی، در تقابل کامل با انسان‌شناسی مدرن و اومانیستی قرار می‌گیرد که انسان را موجودی خود بنیاد، صرفاً مادی، جدا از طبیعت و بی‌ارتباط با ماوراء می‌داند و او را به «حیوانی صاحب عقل» تقلیل می‌دهد.

1 Craig Martin

این انسان‌شناسی متعالی، مستقیماً به ساحت سیاست گره می‌خورد: هدف غایی یک نظام سیاسی نمی‌تواند و نباید صرفاً تأمین رفاه مادی و لذائذ دنیوی باشد، بلکه باید بستری برای تعالی معنوی، پرورش فضایل اخلاقی و تحقق عملی مقام خلافت انسان فراهم کند. حکومتی که به این بعد از وجود انسان بی‌اعتنا باشد، درواقع او را از رسیدن به کمال حقیقی خود باز می‌دارد.

در تأکید بر نقش انسان، می‌توان تفاوتی بین نصر و گنون مشاهده کرد. گنون (۱۳۵۴) در چارچوب متافیزیکی خود که بر قدر و نظم ازلی کیهان تمرکز دارد، بیشتر بر هماهنگی انسان با این نظم ثابت تأکید می‌ورزد. در مقابل، نصر با به‌کارگیری مفهوم اسلامی خلافت الله که در آن انسان به عنوان جانشین خدا مسئولیت‌پذیر و صاحب اختیار معرفی می‌شود، بُعد فعال‌تر و کنش‌گرانه‌تری به انسان در عرصه اجتماعی و سیاسی می‌بخشد (نصر ۱۳۶۶، ۲۰۳)؛ به عبارت دیگر، اگرچه هر دو بر تبعیت انسان از حقیقت متعالی اتفاق نظر دارند، اما تأکید نصر بر مسئولیت فعال انسان در تحقق عدالت و نظم در زمین، پررنگ‌تر است. انسان خلیفه، تنها به عبادت فردی بسنده نمی‌کند، بلکه موظف است نظم و عدالت را در عرصه اجتماع نیز برقرار سازد.

۲-۴- بنیاد سیاست: قدسی‌سازی عرصه عمومی و پیوند ناگسستنی دین و حکمرانی

برای سنت‌گرایان و به‌طور خاص برای نصر، سیاست ذاتاً و به‌طور جوهری شأنی قدسی دارد. این تقدس، نه از نهادها یا قدرت‌های زمینی، بلکه از ذات خود عمل سیاسی نشأت می‌گیرد. دلیل این امر آن است که تنظیم حیات جمعی انسان‌ها که خود موجوداتی با روح الهی و دارای مقام خلافت هستند بر عهده سیاست است و این تنظیم، باید در راستای اراده الهی و هماهنگی با نظم کیهانی باشد.

سیاست، زمانی حقیقی است که انسان‌ها را در مسیر فطرت الهی خود قرار دهد و آنان را به «مقصد نهایی» شأن که قرب به خداست، رهنمون شود (نصر ۱۳۶۱، ۱۶۶)؛ بنابراین، سیاست قدسی، هنر هدایت جامعه به سوی خیر اعلی و سعادت حقیقی است، نه فن مدیریت قدرت و تأمین منافع مادی.

بر این اساس، جدایی دین از سیاست که محصول مدرنیته و سکولاریزاسیون است از دید نصر نوعی «بیماری»، «انحراف از فطرت انسانی» و «شکافی خطرناک» در زندگی بشر محسوب می‌شود. این جدایی، انسان را دوپاره می‌کند و جامعه را از نور هدایت الهی محروم می‌سازد. این دیدگاه، او را از سنت‌گرای دیگر، فریتیوف شووان^۱، متمایز می‌کند. شووان سیاست را بیشتر به عنوان نمادی از نظم کیهانی و در خدمت حفظ صور معنوی می‌دید، در حالی که نصر آن را در بستر عینی، تاریخی و نهادی تمدن اسلامی و با ارجاع مستقیم و عملی به شریعت به عنوان قانون الهی زندگی پیگیری می‌کند (شووان ۱۳۵۴، ۹۰). برای نصر، شریعت چارچوبی الهی و تغییرناپذیر است که سیاست قدسی باید در درون آن تحقق یابد.

۲-۵- تمایز اندیشه نصر از گنون و شووان: از نقد متافیزیکی تا بازسازی تمدنی

اگرچه نصر، گنون و شووان در مبانی کلان حکمت خالده و نقد مدرنیته اشتراک نظر دارند، اما در تأکیدات، روش و دامنه پروژه فکری آنها تفاوت‌های مهمی دیده می‌شود که عدم توجه به آن‌ها موجب خلط آراء می‌شود. این تمایزات را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

الف) نقد مدرنیته؛ از نشانه‌شناسی متافیزیکی تا تحلیل تاریخی تمدنی: گنون (۱۳۰۶) عمدتاً با زبانی نمادین و متافیزیکی، مدرنیته را نشانه‌ای از «عصر تاریکی» و انحراف از اصول ازل می‌دید. در مقابل، نصر (۱۳۶۶) ضمن پذیرش این چارچوب، به تحلیل عینی‌تر و تاریخی‌تری از پیامدهای مدرنیته در جهان اسلام (مانند فروپاشی خلافت عثمانی و حذف تدریجی شریعت) می‌پردازد و بحران‌هایی مانند ویرانی محیط زیست را مستقیماً به آن مرتبط می‌سازد.

ب) موضع نسبت به سنت؛ از نگاه ایستا و حفاظتی تا نگاه پویا و احیاگر: گنون و شووان بیشتر بر حفظ و بیان صور ازل سنت در برابر هجوم مدرنیته تأکید داشتند. شووان (۱۳۶۳) به ویژه بر

1. Frithjof Schuon

وحدت متعالی ادیان و بعد نمادین سنت تکیه می‌کرد؛ اما نصر پروژه‌ای احیایی و بازسازی‌گرانه را دنبال می‌کند و می‌کوشد حکمت خالده را در بستر زنده‌ی تمدن اسلامی و برای مواجهه با مسائل معاصر (حتی فنی مانند حقوق زنان یا بحران محیط زیست) بازخوانی و فعال کند.

ج) عرصه عمل و سیاست؛ از نظریه محض تا دغدغه عملی - نهادی: گنون عمدتاً به قلمرو نظر و نقد محدود بود و طرح سیاسی مشخصی ارائه نداد. شووان نیز سیاست را بیشتر تجلی نمادین نظم کیهانی می‌دید. در مقابل، نصر (۱۳۶۱) به شکل مستقیم و نظام‌مند وارد عرصه‌ی سیاست عملی می‌شود و الگوی حکومت حکیمانه را نه تنها به عنوان یک آرمان متافیزیکی که به مثابه چارچوبی برای نقد نظام‌های موجود و بازاندیشی در نسبت دین و حکمرانی پیش می‌نهد. تأکید خاص او بر شریعت به عنوان چارچوب الهی و تغییرناپذیر برای سیاست (در تقابل با نگاه نمادین تر شووان به شریعت)، شاهد دیگری بر این بعد عملی - نهادی اندیشه اوست.

۲-۶- نصر در حلقه فکری تهران: فردید، کربن و شایگان

برای درک کامل تمایز اندیشه نصر، باید او را در بستر فکری ایران معاصر و در نسبت با چهره‌های هم عصرش دید. حلقه فکری‌ای که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی پیرامون اندیشه‌های ضد غربی شکل گرفت، اگرچه در نقد مدرنیته اشتراک نظر داشت، اما راه حل‌های متفاوتی ارائه می‌داد:

الف) احمد فردید: فردید با طرح مفهوم «غرب زدگی» و با اتکا به فلسفه آلمانی (به ویژه هایدگر) و عرفان اسلامی، نقدی وجودی از مدرنیته ارائه داد؛ اما برخلاف نصر که به احیای حکمت خالده و سنت زنده اسلامی می‌اندیشید، فردید بیشتر به هستی‌شناسی گفتمانی و ایدئولوژی‌زدایی از زبان فلسفی توجه داشت. پروژه فردید انتقادی سلبی بود، درحالی‌که پروژه نصر ایجابی احیایی است.

ب) هانری کربن: کربن، فیلسوف و اسلام‌شناس فرانسوی، با احیای فلسفه اشراقی سهروردی و تشیع، بر «جهان خیال» و «تأویل» تأکید می‌کرد. او بیش از آنکه به تحقق عینی سنت در ساحت

سیاست بیندیشد، به باطن و معنویت فردی و تاریخی تشیع علاقه داشت. نصر اگرچه عمیقاً متأثر از کربن است، اما برخلاف او، دغدغه تحقق نهادی و اجتماعی سنت را نیز دنبال می‌کند. (ج) داریوش شایگان: شایگان که در آثار نخستین خود مانند «بت‌های ذهنی» متأثر از نصر و کربن بود، بعدها به نوعی کثرت‌گرایی فرهنگی و گفت‌وگوی تمدن‌ها گرایش یافت. در حالی که نصر بروح‌دست متعالی ادیان تأکید می‌کند، شایگان به «تکثر هویت‌ها» و «چندگانگی فرهنگی» در جهان معاصر می‌اندیشد.

این مقایسه نشان می‌دهد که نصر اگرچه در پروژه کلی بازگشت به خویشتن با این چهره‌ها هم‌سو است، اما تأکید بر حکمت خالده به مثابه حقیقتی عینی و فرازمانی و نیز دغدغه تحقق آن در قالب سیاست قدسی، او را از ایشان متمایز می‌سازد.

۳- نقد سه‌گانه نصر بر سیاست مدرن: واکاوی یک تفاوت بنیادین در مبانی جهان‌شناختی

نقد سه‌گانه نصر به سکولاریسم، دموکراسی و علم مدرن را باید به عنوان یک کنش گفتاری رادیکال در زمینه سیطره پارادایم مدرنیته بر علوم انسانی و سیاسی قرن بیستم فهمید. قصد او از این نقد یکسره، نه صرفاً توصیف، بلکه مشروعیت‌زدایی از بنیادهای معرفتی تمدن غرب و بازگشایی فضایی برای طرح مجدد امر قدسی بود.

۳-۱- نقد سکولاریسم: بحران معنا، طغیان اومانیزم و ویرانی طبیعت

نصر سکولاریسم را صرفاً یک جدایی ساده بین نهاد دین و دولت نمی‌داند، بلکه آن را یک «ایدئولوژی دنیوی» فعال، تهاجمی و تمامیت‌خواه می‌خواند (نصر ۱۳۶۶، ۹۴). به باور او، این ایدئولوژی با قطع رابطه وجودی انسان با امر قدسی، عمیق‌ترین بحران معنویت را در تاریخ بشریت ایجاد کرده است.

به عبارت دیگر، از منظر نصر، جهان مدرن پسا-سکولار، جهان «بی‌روح» و «تقدس‌زدایی شده»‌ای است که دیگر نمی‌تواند خانه معنوی انسان باشد. این نگاه رادیکال نصر به سکولاریسم، آن را از یک فرآیند تاریخی اجتماعی به یک علت‌العلل بحران‌های معنای تقامی دهد. به نظر می‌رسد او در اینجا بیش از آنکه به تحلیل جامعه‌شناختی بپردازد، در حال انجام یک نقد متافیزیکی الهیاتی است. نصر استدلال می‌کند که جدایی دین از سیاست و علم در پارادایم سکولار، به باور او مشروعیتی الهی برای بهره‌کشی از طبیعت باقی نگذاشته است. از دیدگاه نصر، هنگامی که طبیعت در نگاه مدرن، دیگر تجلی اسماء الهی تلقی نمی‌شود، بلکه به یک منبع طبیعی صرف تقلیل می‌یابد، در تحلیل او این امر، بهره‌کشی نظام‌مند از آن را مجاز می‌سازد (نصر ۱۳۷۵، ۱۱۱).

باید توجه داشت که این خوانش، تحلیل و ادعای نصر است. بحران محیط‌زیست در جهان معاصر از دیدگاه‌های علمی متعدد و پیچیده‌ای (اقتصادی، تکنولوژیکی، جمعیتی و غیره) تحلیل می‌شود و نسبت دادن یک سویه و مستقیم آن به سکولاریسم، مورد توافق همه صاحب‌نظران نیست. با این حال، ارزش تحلیل نصر در طرح پرسش‌های بنیادین درباره رابطه جهان بینی و رفتار انسان با طبیعت است. در حالی که گنون سکولاریسم را بیشتر به عنوان نشانه‌ای از عصر تاریکی می‌دانست، نصر با برداشتی خاص از تاریخ، فروپاشی خلافت عثمانی را نماد عینی پایان نظم سیاسی سنتی در جهان اسلام و پیشروی گفتمان سکولار قلمداد می‌کند. این در حالی است که مورخان، این رویداد را حاصل مجموعه‌ای پیچیده از عوامل داخلی، اقتصادی و بین‌المللی می‌دانند. برای نصر، سکولاریسم تنها یک ایده نیست، بلکه نیرویی است که تمدن‌ها را متلاشی می‌کند و طبیعت را نابود می‌سازد.

۳-۲- نقد دموکراسی لیبرال: استبداد کمیت، نفی حاکمیت الهی و پوچی بدون حقیقت

نصر با دموکراسی لیبرال به مثابه نظامی کمیت‌محور، حقیقت‌گریز و ذاتاً سکولار مشکل اساسی دارد. هسته مرکزی نقد او این است که در دموکراسی، حاکمیت مردم جای حاکمیت خدا را

گرفته و رأی اکثریت که لزوماً برحق، عادلانه یا خردمندانه نیست، به معیار نهایی حقیقت، قانون و اخلاق تبدیل می‌شود (نصر ۱۳۶۶، ۲۱۶). این جایگزینی، از نظر او نوعی بت‌سازی جدید است که خواست جمعی انسان‌های ناقص را جایگزین اراده الهی می‌کند.

به گفته او، دموکراسی بدون پایه اخلاقی و معنوی مستحکم، به راحتی می‌تواند به استبداد اکثریت که خود گونه‌ای از استبداد است تبدیل شود (نصر ۱۳۶۹، ۶۷). با این حال، نقد نصر به حکومت مدرن صرفاً معطوف به دموکراسی نیست؛ او هشدار می‌دهد که بدیل پیشنهادی خودش نیز، یعنی حکومت حکیمانه، اگر فاقد سازوکارهای تشخیص و نظارت دقیق باشد، می‌تواند به گونه‌ای دیگر از استبداد، یعنی استبداد فره‌ای بینجامد. تحلیل این چالش دوجبه‌ی در بخش ششم پیگیری خواهد شد.

۳-۳- نقد علم و تکنولوژی: از بی‌خبری از روح تا بحران اخلاقی ناشی از غفلت از بعد معنوی

نقد علم و تکنولوژی مدرن، سومین ضلع مثلث نقد نصر را تشکیل می‌دهد و مستقیماً با دو ضلع دیگر مرتبط است. او میان «علم سنتی» رایج در تمدن‌های کهن از جمله تمدن اسلامی و «علم مدرن» تمایزی قاطع قائل می‌شود. علم سنتی در نگاه او، کل نگر، کیفیت‌گرا و وابسته به امر قدسی بود و طبیعت را به عنوان کتاب آفرینش خداوند می‌دید که باید رمزگشایی شود. در مقابل، علم مدرن را مبتنی بر «عقل جزئی»، «تجربه‌گرایی تقلیل‌دهنده»، مکانیسم و مادی‌گرایی می‌بیند (نصر ۱۳۶۶، ۱۱۱).

این علم جدید، طبیعت را به منبعی برای بهره‌برداری و ذخیره‌ای از مواد خام تقلیل داده است. از نظر نصر، تراژدی علم مدرن در این است که اساساً از پرسش‌گری ریشه‌ای و پیگیر درباره «غایت»، «معنا» و «علت غایی» اشیاء طفره می‌رود و خود را به پرسش‌های «چگونگی» محدود می‌کند و از پرسش‌های «چرایی» می‌گریزد. این علم، با نادیده گرفتن «روح»، فاقد هرگونه بنیان اخلاقی ریشه‌دار است.

نصر فجایع بزرگ زیست محیطی و تکنولوژیکی قرن بیستم مانند فاجعه چرنوبیل (۱۹۸۶) و بحران فزاینده تغییرات آب و هوایی را نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر این نگرش سکولار، تقلیل‌گرا و غیرقدسی به علم و طبیعت می‌داند (نصر ۱۳۷۵، ۸۹). این فجایع، در واقع نشان می‌دهند که تمدن مدرن از منظر نصر با بحران معنا و معنویت روبرو بوده و رابطه خود با خدا، طبیعت و حتی خویشتن را ازدست داده است؛ بنابراین، نقد علم مدرن نزد نصر، تنها یک نقد معرفت‌شناختی نیست، بلکه هشدار است درباره عواقب وجودی و اگزیستانسیال تمدنی که بر پایه چنین علمی بنا شده است.

۳-۴- نقدهایی بر نقد: پاسخ‌های ممکن به نصر

اگرچه نقدهای نصر به مدرنیته عمیق و چالش برانگیز است، اما از سوی متفکران دیگر مورد نقد و پاسخ قرار گرفته است. این نقدها عمدتاً بر چند محور استوارند:

(الف) **نقد تقلیل‌گرایی:** منتقدان استدلال می‌کنند که نصر با نسبت دادن تمام بحران‌های معاصر (از محیط زیست تا معنویت) به یک علت واحد (سکولاریسم)، تحلیلی تقلیل‌گرایانه ارائه می‌دهد و از عوامل پیچیده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی غافل می‌ماند.

(ب) **نقد نوستالژی و آرمانی‌سازی گذشته:** برخی متفکران مانند عبدالکریم سروش (۱۳۷۹) بر این باورند که نصر با تصویری آرمانی و یک‌سویه از «تمدن سنتی» و «حکومت حکیمانه»، دچار نوعی نوستالژی غیرتاریخی شده و تنش‌ها، استبدادها و نابرابری‌های موجود در آن جوامع را نادیده می‌گیرد.

(ج) **دفاع از دستاوردهای مدرنیته:** مدافعان مدرنیته استدلال می‌کنند که نصر از دستاوردهای بی‌بدیل آن مانند حقوق بشر، حاکمیت قانون عرفی، پیشرفت علمی در پزشکی و رفاه و نهادهای پاسخگو چشم پوشیده یا آن‌ها را نادیده می‌گیرد. به زعم آنان، بحران‌های مدرنیته را می‌توان در درون همان پارادایم و با اصلاحات رفع کرد، نه با طرد کلی آن.

د) نقد معرفت‌شناختی: برخی فیلسوفان علم بر این باورند که تمایز قاطع نصر بین علم قدسی و علم سکولار شکلی افراطی از دوگانه‌سازی است و تاریخ علم نشان می‌دهد که انگیزه‌های متعدد (از کنجکاوی محض تا سودجویی) در پیشبرد علم نقش داشته‌اند.

۴- الگوی بدیل: سیاست قدسی و حکومت حکیمانه

طرح حکومت حکیمانه توسط نصر را باید در زمینه دوگانه شکست الگوهای سکولار توسعه در جهان اسلام و درعین حال در تقابل با خوانش‌های ایدئولوژیک و خشونت‌بار از اسلام سیاسی (مانند جهادگرایی) تحلیل کرد. کنش‌گفتاری نصر در اینجا، ارائه پاسخی آرمانی و فراحثاتی برای بحران مشروعیت سیاسی در جهان اسلام است. قصد او احتمالاً نه طراحی یک دولت عملی، بلکه ارائه یک معیار انتقادی برای سنجش تمام حکومت‌ها بوده است.

پرسش کلیدی این است که چگونه می‌توان این مبانی متافیزیکی و انسان‌شناختی را در قالب نهادها، قوانین و فرآیندهای یک نظام سیاسی عینی تجسم بخشید؛ به عبارت دیگر، سیاست قدسی به عنوان یک آرمان، در سطح حکمرانی عملی چه مشخصاتی خواهد داشت؟ براساس اندیشه نصر، می‌توان چهار پیوند کلیدی بین مفاهیم بنیادین و ساختار حکومت ترسیم کرد:

الف) از حکمت خالده تا منبع قانون: قانون (شریعت) نه محصول توافق بشری یا عقل جزئی حسابگر، بلکه تجلی عینی همان حقایق فرازمانی حکمت خالده است که فقیه-حکیم آن را کشف و در قالب قوانین، مدون می‌کند؛ بنابراین، نهاد تقنین، نهادی کشفی اجتهادی است، نه قراردادی تصویبی.

ب) از عقل کلی به مشروعیت حاکم: مشروعیت حاکم نه از روی رأی مردم (عقل جمعی جزئی)، بلکه از قرب او به عقل کلی و توانایی شهودی او در ادراک حقایق هستی (حکمت) ناشی می‌شود. بنابراین، مکانیسم تشخیص حاکم، فرآیند کشف استعدادها و قدسی توسط نخبگان معنوی است، نه یک رقابت انتخاباتی.

ج) از انسان خلیفه تا ساختار جامعه و مشارکت: اگر هر انسانی بالقوه خلیفه الله است، ساختار اجتماعی نمی‌تواند صرفاً سلسله‌مراتبی تحمیلی باشد، بلکه باید بر اساس سلسله‌مراتب تحقق عملی فضیلت و معرفت (مراتب خلافت) سامان یابد. مشارکت مردم نیز از طریق مشورت (شورا) در چارچوب همین مراتب معنا پیدا می‌کند، نه از طریق حق رأی برابرگمی.

د) از سیاست قدسی تا هدف حکمرانی: نهادهای حکومتی (از اقتصاد و قضا تا آموزش) باید ابزارهایی برای تعالی معنوی جامعه باشند، نه صرفاً تأمین‌کننده رفاه مادی. بودجه، قوانین و سیاست‌ها همگی باید با محک تقرب به خدا سنجیده شوند.

این الگو در سطح نظری و آرمانی، چارچوبی متفاوت از پارادایم مسلط سیاسی ترسیم می‌کند که سه ویژگی کلیدی این الگو عبارت‌اند از:

یکم، ریشه در متافیزیک و حکمت دارد، نه در ایدئولوژی یا فقه صرف. این بدان معناست که سیاست قدسی بر پایه‌ای از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مبتنی بر امر متعالی استوار است، درحالی‌که ایدئولوژی‌های مدرن و حتی برخی خوانش‌های فقهی، فاقد چنین عمق متافیزیکی هستند.

دوم، هدف آن سعادت اخروی و تعالی معنوی جامعه است، نه صرفاً تأمین رفاه مادی. در این دیدگاه، سیاست ابزاری برای تحقق «حیات طیبه» و تقرب به خداوند محسوب می‌شود، در مقابل دیدگاه مدرن که غایت سیاست را حداکثرسازی لذت مادی و تأمین رفاه دنیوی می‌داند.

سوم، مشروعیت آن الهی است و از طریق «حکمت» و «فضیلت» حاکم اعمال می‌شود، نه از طریق رأی اکثریت. در این نظام، مشروعیت سیاسی نه بر پایه خواست مردم، بلکه بر اساس انطباق با اراده الهی و تجلی آن در وجود حاکم حکیم تعریف می‌شود.

این الگو را باید از الگوهای رایج اسلام‌گرایی مانند الگوی سید قطب که سیاست را عرصه جهاد ایدئولوژیک و برپایی حکومت الله می‌دید (قطب ۱۳۴۳، ۷۸) و نیز از فقه سیاسی رسمی که گاهی از مبانی عمیق فلسفی عرفانی غافل مانده و به ظواهر شریعت بسنده می‌کند، متمایز دانست.

۴-۱- مفهوم سیاست قدسی و پیوند با شریعت

سیاست قدسی از نظر نصر، به معنای «ایجاد هماهنگی بین نظم زمینی و نظم آسمانی» است (نصر ۱۳۶۱، ۱۴۲). این تعریف نشان می‌دهد که سیاست در نگاه او نه امری صرفاً بشری، بلکه تجلی اراده الهی در ساحت اجتماع است. او این مفهوم را با «مدینه فاضله» فارابی پیوند می‌زند که در آن حاکم، فیلسوف پیامبر یا حکیم است و جامعه را براساس معرفت شهودی و فضیلت اداره می‌کند (فارابی ۱۳۶۴، ۱۳۴). در این الگو:

قانون: ریشه در شریعت به عنوان طرح الهی برای زندگی فردی و اجتماعی دارد. شریعت در این دیدگاه، نه مجموعه‌ای از احکام خشک، بلکه تجلی حکمت الهی در ساحت تشريع است. عدالت: به معنای قرارگرفتن هر چیز در جایگاه حقیقی خود (اعتدال) است، نه برابری کمی محض. این مفهوم از عدالت، ریشه در حکمت ایرانی اسلامی دارد و با رویکرد برابری طلبانه مدرن که همه انسان‌ها را یکسان می‌پندارد، تفاوت بنیادین دارد.

هدف: نیل به سعادت معنوی و قرب به خداوند است. در این دیدگاه، سعادت سیاسی نه در توسعه اقتصادی یا قدرت نظامی، بلکه در قرب جمعی به خداوند تعریف می‌شود.

نصر شریعت را نظامی جامع می‌داند که ابعاد فردی، اجتماعی و سیاسی زندگی را در برمی‌گیرد؛ بنابراین، جدایی سیاست از دین به معنای فروپاشی این کلیت است. در مقایسه با شووان که شریعت را بیشتر نمادین و فراتاریخی می‌دید، نصر بر تطبیق اصول شریعت با مسائل معاصر، حتی در حیطه‌ای مانند حقوق زنان تأکید دارد، البته از منظری درون دینی و سنتی (شووان ۱۳۴۲، ۱۰۰).

۴-۲- حکومت حکیمانه و جایگاه حکیم

محور اجرایی و نهاد مرکزی در الگوی سیاسی سید حسین نصر، مفهوم حکیم یا حاکم عادل است. حکیم در این منظومه فکری، شخصیتی ایده‌آل و آرمانی است که سه ریشه اساسی در سنت فکری اسلامی-ایرانی دارد:

۱. فیلسوف-حاکم مدینه فاضله: وام‌گرفته از اندیشه فارابی که حاکم را نه سیاستمدار، بلکه کسی می‌داند که به حقایق متافیزیکی آگاه است و می‌تواند سعادت حقیقی جامعه را محقق کند.
 ۲. پادشاه-حکیم در سنت ایرانی: ریشه‌دار در اندیشه ایران باستان و ادبیات حماسی مانند شاهنامه که برقراری عدالت و انعکاس نظم کیهانی در جامعه را وظیفه حاکم می‌داند.
 ۳. عارف کامل در سنت عرفانی: متأثر از عرفان ابن عربی و مکتب اشراق که حکیم را واجد شهود معنوی و ادراک بی‌واسطه حقایق می‌شناسد.
- ترکیب این سه ویژگی، تصویر نهایی نصر از حکیم را می‌سازد: فردی که هم از حکمت نظری (معرفت به حقایق قدسی و هستی‌شناسی حکمت خالده) برخوردار بوده و هم دارای حکمت عملی (فضایل اخلاقی و توان مدیریت جامعه) است. مشروعیت چنین حاکمی نه از رأی مردم یا قدرت نظامی، بلکه از همین شایستگی ذاتی، معرفت و فضیلت او ناشی می‌شود. نمونه تاریخی آرمانی چنین شخصیتی در نظر نصر، دانشمند-فیلسوفی چون ابن سینا است که هم صاحب معرفت بود و هم مشاور حکومت (گوتاس ۱۳۶۷، ۱۴۵).

۴-۲-۱- ابهام در صورت نهادی: چرا نصر طرح مشخصی ارائه نمی‌دهد؟

باوجود ترسیم این تصویر آرمانی، پرسش بنیادین این است که این حکیم در قالب کدام نهاد مشخص سیاسی باید ظهور کند؟ آیا نصر به بازسازی امامت، خلافت، سلطنت موروثی مشروطه به حکما یا شورایی از فرزندگان نظر دارد؟

بررسی آثار نصر نشان می‌دهد او عمداً از ارائه یک طرح نهادی جزمی و جزئی خودداری می‌کند. (نصر ۱۳۹۳؛ Nasr 2002) دلایل این امر را می‌توان در سه محور جستجو کرد:

الف) اولویت مبانی بر صورت: از دید نصر، اصل، تحقق حکمت و عدالت است، نه شکل خاص نهادها. او معتقد است اگر حاکم واقعاً حکیم باشد، شکل نهادها ثانویه و انعطاف‌پذیر است.

ب) تاریخی‌نگری: او با آگاهی از تنوع ساختارهای حکومتی در تاریخ اسلام (خلافت، سلطنت، امارت)، معتقد است صورت نهادی باید با شرایط زمانه سازگار شود.

ج) پرهیز از ایدئولوژی‌سازی: نصر که منتقد جزم‌گرایی ایدئولوژیک مدرن و برخی خوانش‌های خشک دینی است، نمی‌خواهد خود طرحی بسته و ایدئولوژیک ارائه دهد.

با این حال، از ترکیب عناصر پراکنده‌ای که نصر برمی‌شمارد، می‌توان چند صورت نهادی محتمل را استنباط کرد: حکومت شورایی - انتخابی توسط نخبگان حکیم، حکومت آموزش‌محور با محوریت نهادهای تربیتی، یا حکومت تلفیقی سلطنت حکمت.

نکته پایانی این بخش آن است که همین ابهام عمده در طرح نهادی، نقطه عزیمت اصلی نقدها به اندیشه سیاسی نصر است. چالش‌های عملی تشخیص این حکیم آرمانی، خطرات ناشی از آن و ناسازگاری‌هایش با ساختارهای دنیای مدرن، در بخش بعدی (چالش‌های نظری و عملی) به تفصیل بررسی خواهد شد.

۴-۳- ساختار حکومت: سلسله‌مراتب براساس استعداد

نصر ساختار سیاسی دقیق و مفصلی ترسیم نمی‌کند، اما عناصر کلیدی آن را برمی‌شمارد:

۱. رهبری حکیمانه: حاکم باید از میان «حکما» برگزیده شود. این انتخاب نه بر اساس رأی مردم، بلکه بر مبنای تشخیص اهل خبره از کمالات وجودی فرد صورت می‌گیرد.
۲. هم‌نشینی شریعت و حکمت: فقه بدون حکمت، خشک و ظاهری می‌شود و حکمت بدون شریعت، فاقد چارچوب اجرایی است. این ترکیب، نقطه تمایز نصر از فقه‌های سنتی و نیز فیلسوفان سکولار است.
۳. سلسله‌مراتب اجتماعی: جامعه بر اساس استعدادهای ذاتی و مراتب روحی افراد سامان می‌یابد، نه بر اساس برابری کَمّی. این نگاه با مفهوم مدرن برابری در تضاد است، اما نصر آن را بازتابی از نظم حقیقی هستی می‌داند.

۴. مشورت با حکما: یک شورای مشورتی متشکل از عالمان راستین و حکما، حاکم را در تصمیم‌گیری‌هایاری می‌رساند. این شورانقش مشورتی دارد، اما تصمیم نهایی با حاکم حکیم است.

۵. مشارکت مردم: مردم نه از طریق رأی دادن مدرن، بلکه از طریق «بیعت» و «مشورت» (شورا) در امور مشارکت دارند. این شکل از مشارکت، ریشه در سنت سیاسی اسلام دارد.

نصر با خوانشی خاص و آرمانی، دوره صفوی (به‌ویژه دوره شاه عباس) را نمونه‌ای نمادین و ناقص از امکان تلفیق نسبی سیاست و عرفان در تاریخ اسلام ارزیابی می‌کند (نیومن ۱۳۸۵، ۱۶۷).

بدیهی است که این خوانش، تمامی پیچیدگی‌های تاریخی، تنش‌ها و کاستی‌های این دوره را در نظر نمی‌گیرد.

۴-۴- نقدهای وارد بر الگوی نصر

اگرچه الگوی نصر از غنای نظری بالایی برخوردار است، اما با نقدهای جدی مواجه است:

یکم، مشکل تشخیص حکیم: چگونه می‌توان در عمل حکیم واقعی را تشخیص داد؟ تاریخ نشان داده که بسیاری از حکام خودخوانده، ادعای حکمت داشته‌اند، اما در عمل به استبداد گراییده‌اند.

دوم، عدم توجه به تکثر: جهان معاصر جهان تکثر آرا و عقاید است. الگوی نصر چگونه می‌خواهد با این تکثر کنار بیاید؟

سوم، عدم ارائه سازوکارهای نهادی: نصر سازوکارهای مشخصی برای نظارت بر قدرت، انتقال مسالمت‌آمیز حکمران و پاسخگویی او ارائه نمی‌دهد.

با این همه الگوی نصر از این جهت ارزشمند است که آلترناتیوی در برابر سیاست سکولار ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که می‌توان برای سیاست، غایتی متعالی و قدسی متصور بود.

با وجود ترسیم این چارچوب نظری، باید تأکید کرد که نصر طرح نهادی دقیق، ساختار حقوقی مدون یا سازوکارهای اجرایی مشخصی برای تحقق حکومت حکیمانه ارائه نمی‌دهد. مباحث او

بیشتر معطوف به سطح آرمانی - انتقادی است تا عملی - نهادی. این خلأ یکی از محدودیت‌های مهم اندیشه سیاسی نصر محسوب می‌شود که در بخش چالش‌ها به تفصیل بررسی خواهد شد.

۴-۵- مقایسه تطبیقی: تمایز الگوی نصر از دیگر پروژه‌های سیاسی اسلامی معاصر

درک جایگاه الگوی نصر، بدون مقایسه آن با جریان‌های فکری - سیاسی رقیب در جهان اسلام ناقص است. دو بدیل عمده عبارت‌اند از:

الف) اسلام‌گرایی ایدئولوژیک انقلابی (نمونه: سید قطب یا شریعتی): این جریان بر تغییر نظام سیاسی از پایین، مبارزه انقلابی و ایجاد دولت اسلامی مبتنی بر ایدئولوژی تمام‌عیار تأکید دارد. درحالی‌که نصر بر تغییر از بالا به وسیله حکیم، تدریج و اصلاح و جایگزینی ایدئولوژی با حکمت و معرفت قدسی پای می‌فشارد. نقطه اشتراک هر دو، نقد سکولاریسم است، اما راه حل و مبانی مشروعیت بخش آن‌ها متفاوت است.

ب) اسلام دموکراتیک یا روشنفکری دینی (نمونه سروش): این جریان می‌کوشد با استفاده از عقلانیت انتقادی جدید و تأویل متون دینی، سنت را با دموکراسی لیبرال و حقوق بشر سازگار کند. نصر اما دموکراسی را ذاتاً سکولار و معیوب می‌داند و به جای تأویل برای سازگاری، بر بازخوانی سنت برای ارائه بدیلی مستقل و قدسی اصرار دارد؛ به عبارت دیگر، سروش در پی تصحیح مدرنیته با معیارهای درون دینی است، حال آنکه نصر در پی جایگزینی پارادایم مدرن با پارادایم سنتی است. این مقایسه نشان می‌دهد الگوی نصر نه یک اسلام سیاسی رایج، بلکه یک پروژه متافیزیکی سیاسی است که راه سومی را در برابر هم اسلام‌گرایی ایدئولوژیک و هم اسلام لیبرال - دموکراتیک عرضه می‌کند.

۵- چالش‌های نظری و عملی الگوی نصر: از آرمان تا واقعیت

اگرچه الگوی نصر از غنای نظری بالایی برخوردار است و توانسته است چارچوب فکری منسجمی برای بازتعریف نسبت دین و سیاست ارائه دهد، اما هنگام مواجهه با واقعیات پیچیده جهان

مدرن با چالش‌های جدی و متعددی روبرو می‌شود. این چالش‌ها نه تنها در سطح نظری، بلکه در عرصه عملی و اجرایی نیز خود را نشان می‌دهند و پرسش‌های بنیادینی را درباره امکان تحقق این الگو در جهان معاصر مطرح می‌سازند.

۵-۱- چالش نظری: معمای تشخیص حکیم و خطر استبداد

اساسی‌ترین و جدی‌ترین چالش فراروی الگوی حکومت حکیمانه نصر، نه در سطح آرمان‌ها، بلکه در عرصه عمل و تشخیص است. این چالش یک مسئله صرفاً سیاسی نیست، بلکه پیش از هر چیز یک مانع معرفت‌شناختی بنیادین است: چگونه می‌توان معیارهای عینی، شفاف و عملی برای سنجش مفاهیم کیفی و شهودی محوری این الگو، مانند حکمت، فضیلت اخلاقی و کمالات وجودی تعریف کرد؟

این ابهام معرفت‌شناختی، سه مشکل عملی جدی ایجاد می‌کند:

الف) عدم امکان تشخیص عینی: در عمل، چه سازوکار غیرشخصی و فارغ از روابط قدرت می‌تواند تشخیص دهد که فرد «الف» از فرد «ب» «حکیم‌تر» است؟ تاریخ سنت سیاسی اسلام مملو از حاکمانی -مانند برخی خلفای اموی- است که ادعای حکمت و نمایندگی الهی داشتند، ولی در عمل به استبداد گراییدند.

ب) دور باطل در گزینش: اگر پاسخ آن باشد که حکیم را اهل خبره یعنی خود حکما تشخیص می‌دهند، معیار تشخیص اهل خبره بودن چیست؟ این منطق به یک دور باطل و تشکیل یک حلقه بسته نخبگی منتهی می‌شود که خود می‌تواند منبع فساد و انحصار باشد.

ج) فقدان مکانیسم نظارت و پاسخگویی: در نظام‌های مبتنی بر قانون و رأی، معیارهای نسبتاً عینی‌تری برای نظارت مانند تطبیق با قانون اساسی یا ارزیابی دوره‌ای مردم وجود دارد؛ اما چگونه می‌توان بر حکیم نظارت کرد؟ آیا کسی که خود را واجد حکمت نظری و عملی می‌داند، حاضر به پذیرش نظارت «ناقصان» خواهد بود؟ نصر پاسخی روشن به این پرسش حیاتی نمی‌دهد.

منتقدانی مانند سروش، این چالش را در قالب مسئله تکثر عقل‌ها و کثرت‌گرایی معرفتی جهان مدرن صورت‌بندی می‌کنند. در جامعه پیچیده و متکثر امروز که برداشت‌ها از حقیقت، عدالت و حکمت به شدت متنوع و متکثر است، چه کسی یا چه نهادی می‌تواند ادعا کند که مرجع نهایی تشخیص حکیم است؟ (سروش ۱۳۷۹، ۱۶۷). این نقد، الگوی نصر را با خطر استبداد فره‌ای یا حکومت نخبگان خودخوانده‌ای مواجه می‌سازد که با ادعای برخورداری از معرفت برتر، حق حکمرانی مطلق را برای خود قائل می‌شوند و امکان نقد و نظارت دموکراتیک را سلب می‌کنند.

بدون ارائه دستگاه سنجش و تشخیصی عینی و دموکراتیک (حتی به شیوه‌ای خاص خود) برای مفاهیم محوری اندیشه نصر، این چالش به عنوان یک اشکال ساختاری و جدی باقی می‌ماند و امکان تحقق عملی الگوی حکومت حکیمانه را با تردیدهای بنیادین مواجه می‌سازد.

۵-۲- چالش نهادی: ناسازگاری با دولت‌ملت مدرن

الگوی حکومت حکیمانه نصر، با چند رکن اساسی دولت مدرن در تعارض ساختاری است: الف) حاکمیت قانون در برابر حکمت شخصی: در دولت مدرن، قوانین موضوعه عام، انتزاعی و مستقل از شخص حاکم هستند؛ اما در الگوی نصر، قانونمندی از شریعت به عنوان حکمت تجسد یافته و فرمان حکیم به عنوان مفسر زنده آن حکمت سرچشمه می‌گیرد. این امر موجب می‌شود نظام حقوقی به جای ثبات و پیش‌بینی‌پذیری، به تفسیر شخصی و شرایطی وابسته شود.

ب) بوروکراسی تخصصی در برابر تصمیم‌گیری حکیمانه: دولت مدرن بر پایه یک بوروکراسی غیرشخصی، سلسله‌مراتبی و مبتنی بر تخصص اداری (ویری) استوار است. در الگوی نصر، مشروعیت نهایی و تصمیم‌گیری کلان در انحصار حکیم است. این امر تعارض بین تخصص

اداری مدرن و اقتدار فراتخصصی حکیم را ایجاد می‌کند. به عنوان مثال، در سیاست‌گذاری اقتصادی یا محیط‌زیستی، رأی یک متخصص بوروکرات با استدلال‌های عرفی، چگونه با حکم حکیم مبتنی بر شهود قدسی هم‌تراز می‌شود؟

ج) شهروندی برابر در برابر سلسله‌مراتب وجودی: دولت ملت مدرن (حداقل در سطح تئوری) مبتنی بر ایده شهروندی با حقوق و تکالیف برابر برای همه اعضا است. در مقابل، نصر صراحتاً به سلسله‌مراتب اجتماعی بر اساس استعدادهای ذاتی و مراتب روحی باور دارد. این نگاه، با اصل بنیادین برابری حقوقی در دولت مدرن و نیز با مفهوم حقوق بشر جهانی که ناظر بر حقوق فردی فارغ از مرتبه معنوی است، ناسازگار است.

این تعارضات ساختاری نشان می‌دهد که الگوی نصر نه یک برنامه اصلاحی برای دولت مدرن، بلکه یک بدیل پارادایمی کامل است و استقرار آن مستلزم براندازی مبانی نهادی آن است.

۵-۳- چالش اجتماعی: تکثر، آزادی و حقوق زنان

الگوی حکومت حکیمانه نصر، در مواجهه با واقعیت بنیادین جهان مدرن، یعنی تکثر، با چالش‌های متعددی روبه‌روست. این تکثر، ابعاد مختلفی دارد که الگوی مذکور باید به آن پاسخ دهد:

الف) تکثر دینی و مذهبی: جهان معاصر، جهان هم‌زیستی ادیان، مذاهب و باورهای مختلف است. پرسش کلیدی این است که الگوی نصر که بر پایه «سنت» خاص اسلامی و سلسله‌مراتب وجودی آن بنا شده، چه جایگاهی برای «دیگری» غیرمسلمان یا مسلمانی با قرائتی متفاوت قائل است؟ آیا این الگو می‌تواند بدون تحمیل جهان‌بینی خود، حقوق و کرامت کامل این «دیگری» را به رسمیت بشناسد؟

ب) تکثر اجتماعی و حقوقی (مطالعه موردی: حقوق زنان): یکی از روشن‌ترین وجوه این چالش، مسئله حقوق زنان است. تفسیرهای سنتی از شریعت که نصر بر آن‌ها تکیه دارد، عموماً با محدود کردن نقش

زنان در عرصه عمومی همراه بوده‌اند (مقویسی ۱۳۷۸، ۲۱۰). در حکومت حکیمانه، آیا زنان می‌توانند به مقام حکمت و رهبری دست یابند؟ آیا این الگو می‌تواند حقوق برابر برای زنان در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراهم آورد؟ پاسخ نصر به این پرسش‌ها مبهم است.

ج) **تکثر فرهنگی و هویتی در عصر جهانی شدن:** فرآیند جهانی شدن، مرزهای فرهنگی را متخلخل کرده و هویت‌های متکثر و پیچیده‌ای پدید آورده است. در چنین جهانی، اجرای الگویی که بر یک سنت خاص متمرکز است، با دشواری‌های عملی و نظری فراوانی مواجه می‌شود. این چالش به ویژه برای جهان اسلام که خود از تنوع فرهنگی، مذهبی و قومی بالایی برخوردار است، شدیدتر است. چگونه می‌توان میان وحدت آرمانی مورد تأکید نصر و این واقعیت متکثر و پویا توازن برقرار کرد؟ در مجموع، ناتوانی الگوی نصر در ارائه پاسخی روشن و نهادی به مسئله تکثر در همه ابعاد آن، یکی از جدی‌ترین موانع بر سر راه تحقق عملی این الگو و پذیرش آن در جهان امروز محسوب می‌شود. این نقیصه، الگوی مذکور را در برابر نقدهای لیبرال-دموکراتیک و جامعه‌شناسی سیاسی مدرن به شدت آسیب‌پذیر می‌سازد.

۵-۴- چالش معرفت‌شناختی: نسبت سنت و عقلانیت جدید

این چالش در مواجهه با پدیده‌های نوظهور به اوج می‌رسد. به عنوان مثال، در مواجهه با مهندسی ژنتیک و دست‌کاری جنین انسان، عقلانیت علمی-اخلاقی مدرن بر پایه مفاهیمی چون منفعت‌گرایی، حق خودمختاری و احتیاط استدلال می‌کند. پرسش این است: حکیم سنتی نصر با تکیه بر منابع معرفتی شهودی و متون سنتی، چگونه می‌تواند وارد یک گفت‌وگوی تخصصی، فنی و اخلاقی با جامعه علمی جهانی شود؟ آیا می‌توان برای مسائل کاملاً جدید، پاسخ‌های کهنی یافت که برای مخاطب امروزی قانع‌کننده باشد؟ این شکاف معرفتی، امکان حکمرانی در جهان پیچیده فناوری را برای الگوی نصر دشوار می‌سازد.

۵-۵- تغییر پارادایم در دین‌پژوهی قرن بیست و یکم و پاسخ‌های بدیل

نقد‌های وارد بر حکمت خالده در دهه‌های اخیر به قدری بنیادین بوده است که بسیاری از دین‌پژوهان معاصر از این پارادایم فاصله گرفته و به سوی رویکردهای بدیل حرکت کرده‌اند. این تغییر پارادایم، چالش جدیدی برای پروژه نصر ایجاد می‌کند، زیرا نشان می‌دهد که حتی در سطح نظری نیز اجماعی بر سر مفروضات سنت‌گرایی وجود ندارد.

نخستین رویکرد بدیل، رویکرد مشارکتی است که توسط خورخه فر صورت‌بندی شده است. فر معتقد است که باید از افسانه داده‌شده در تجربه عرفانی عبور کرد و معرفت دینی را نه کشف یک حقیقت پیشین که مشارکت خلاقانه انسان‌ها در حقیقتی پویا و چندبعدی دانست (Ferrer 2002, 168). در این رویکرد، کثرت ادیان نه یک مسئله که یک فرصت تلقی می‌شود و وحدت ادیان نه به مثابه همسانی که به مثابه هم‌افزایی فهم می‌گردد.

دومین رویکرد بدیل، الهیات تطبیقی است که توسط فرانسیس کلونی و دیگران توسعه یافته است. در این رویکرد، به جای جستجوی وحدت فراتاریخی، پژوهشگر وارد گفت‌وگویی عمیق با سنت دینی دیگر می‌شود و تفاوت‌ها را نه به عنوان موانع که به عنوان منابعی برای یادگیری و دگرگونی درونی می‌نگرد (Clooney 2010, 42). این رویکرد برخلاف سنت‌گرایی، به تاریخ‌مندی، زمینه‌مندی و تفاوت‌های تقلیل‌ناپذیر میان ادیان اذعان دارد.

سومین رویکرد بدیل، مطالعات دینی پسااستعماری است. اندیشمندانی مانند ریچارد کینگ نشان داده‌اند که مفهوم عرفان و تجربه دینی در گفتمان سنت‌گرایان، متأثر از گفتمان استعماری و شرق‌شناسانه است (King 1999, 78). از این منظر، حکمت خالده نه یک حقیقت جاویدان که یک برساخت مدرن است که در مواجهه غرب با شرق شکل گرفته است.

این رویکردهای بدیل، پاسخ‌های متفاوتی به مسئله تنوع دینی می‌دهند: اولاً کثرت و تناقضات میان ادیان را نه سطحی که عمیق و بنیادین می‌دانند؛ ثانیاً به جای جستجوی

وحدت فراتاریخی، به گفت‌وگو و تعامل تاریخی میان سنت‌ها توجه می‌کنند؛ و ثالثاً از داوری درباره «رستگاری» یا «حقیقت» دیگری پرهیز کرده، بر «اخلاق گفت‌وگو» و «مسئولیت مشترک انسانی» تأکید می‌ورزند. از این رو، نارضایتی این نظریات از پاسخ نصر نه از سر سوء تفاهم که به دلیل ارائه پاسخ‌های دقیق‌تر، زمینه‌مندتر و روش‌شناسانه‌تر به مسئله تنوع دینی است.

۶- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری: نصر، سنت به مثابه نقد

تحلیل حاضر نشان داد که اندیشه سیاسی سید حسین نصر، بر پایه مبانی متافیزیکی حکمت خالده و انسان‌شناسی مبتنی بر خلافت، به نقدی ریشه‌ای از پارادایم مدرن (سکولاریسم، دموکراسی لیبرال و علم مدرن) پرداخته و الگوی سیاست قدسی و حکومت حکیمانه را به عنوان بدیلی نظری ارائه می‌دهد. در این الگو، سیاست عرصه‌ای قدسی و مسیر تعالی معنوی جامعه تلقی می‌شود و مشروعیت حکمران نه از رأی مردم که از حکمت و فضیلت او ناشی می‌گردد.

با این حال، این الگوی آرمانی در مواجهه با واقعیات جهان مدرن با چالش‌های ساختاری جدی مواجه است. مهم‌ترین این چالش‌ها عبارت‌اند از: ابهام معرفت‌شناختی در تشخیص عینی حکیم و خطر استبداد فره‌ای؛ ناسازگاری ذاتی با ساختارهای پیچیده دولت-ملت مدرن و حاکمیت قانون و ناتوانی در ارائه راه‌حلی نهادی برای مدیریت تکثر اجتماعی، دینی و فرهنگی. افزون بر این، نصر سازوکارهای عملی، حقوقی و نهادین مشخصی برای تحقق حکومت حکیمانه ترسیم نمی‌کند.

در نتیجه، ارزش اصلی پروژه فکری نصر نه در ارائه یک برنامه سیاسی عملیاتی، بلکه در نقش آن به عنوان یک معیار آرمانی و یک نقد درونی قدرتمند نهفته است. این اندیشه، با یادآوری

پیوند فراموش شده اخلاق، حکمت و سیاست، معیاری برای سنجش و نقد هر دو نظام سکولار و دینی فراهم می‌آورد. برای جوامع اسلامی، پرسش‌های بنیادین او درباره ماهیت واقعی حکمرانی دینی و خطر تقلیل آن به قشری‌گری و بوروکراسی دنیوی، آینه‌ای برای تأمل است. این اندیشه، با یادآوری پیوند فراموش شده اخلاق، حکمت و سیاست، معیاری برای سنجش و نقد هر دو نظام‌های سکولار و دینی فراهم می‌آورد. با این حال، نباید فراموش کرد که خود مبانی این نقد، یعنی مفهوم حکمت خالده، در دین‌پژوهی معاصر با نقدهای بنیادینی مواجه شده است. رویکردهای ساخت‌گرا، مشارکتی، الهیات تطبیقی و مطالعات پسااستعماری، هر یک به نحوی نشان داده‌اند که ایده «هسته مشترک فراتاریخی» ادیان با شواهد تاریخی و تنوع تجربی سنت‌های دینی همخوانی چندانی ندارد. از این منظر، پروژه نصر نه به عنوان یک نظریه عینی درباره ادیان که به عنوان یک موضع الهیاتی-فلسفی خاص قابل ارزیابی است که درون سنت اسلامی و در دفاع از آن صورت‌بندی شده است. ارزش آن نیز نه در ارائه توصیفی بی‌طرفانه از ادیان که در ایجاد امکان گفت‌وگو بر مبنای احترام به امر قدسی و نقد مشترک مدرنیته است؛ اما هرگونه گفت‌وگوی جدی با این پروژه، نیازمند مواجهه انتقادی با این نقدهای بنیادین است، مواجهه‌ای که هنوز از سوی سنت‌گرایان به طور کامل صورت نگرفته است.

این اندیشه، با یادآوری پیوند فراموش شده اخلاق، حکمت و سیاست، معیاری برای سنجش و نقد هر دو نظام‌های سکولار و دینی فراهم می‌آورد. برای جوامع اسلامی، پرسش‌های بنیادین او درباره ماهیت واقعی حکمرانی دینی و خطر تقلیل آن به قشری‌گری و بوروکراسی دنیوی، آینه‌ای برای تأمل است؛ و مهم‌تر آنکه، فهم این اندیشه بدون در نظر گرفتن بافتار فکری‌ای که در آن بالیده است یعنی حلقه فکری فردید، کربن و شایگان و پروژه کلی «بازگشت به خویش» در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی، ناقص و یک‌سویه خواهد بود.

به‌طور خلاصه، نصر را می‌توان بیش از یک مهندس اجتماعی، یک فیلسوف-ناقد دانست که اندیشه‌اش نقشی اساساً انتقادی دارد. اگرچه الگوی نهادی او در جهان کنونی عملی به نظر نمی‌رسد، اما گفتمان انتقادی، چالش برانگیز و عمیق او درباره نسبت دین، سیاست و معنویت، سهمی ماندگار در فلسفه سیاسی معاصر اسلام و گفت‌وگوی جهانی در این عرصه دارد.

در پایان، باید به پرسشی بازگشت که در ابتدای مقاله طرح شد: پرسش نصر چه بود؟ اکنون می‌توان پاسخ داد که نصر در پی پرسش از امکان حکمت در جهان بی حکمت مدرن بود. او نمی‌خواست صرفاً نسخه‌ای برای اداره کشور بیپچد، بلکه می‌خواست نشان دهد که بحران سیاست مدرن، ریشه در بحران‌های عمیق‌تری دارد: بحران معرفت و بحران معنا. از این رو، هرگونه داوری درباره اندیشه سیاسی نصر، پیش از هر چیز باید بتواند به این پرسش بنیادین او پاسخ دهد. اگر کسی اساساً بحران معنا را مسئله نداند، طبیعتاً پروژه نصر را نامفهوم خواهد یافت؛ اما اگر بحران معنویت و تقدس‌زدایی از جهان را جدی بگیرد، آنگاه نصر نه یک نظریه‌پرداز سیاسی حاشیه‌ای که یک چاره‌اندیش عمیق برای رنج اصلی انسان مدرن خواهد بود.

کتاب‌نامه

- دهباشی، حسین. ۱۳۹۳. حکمت و سیاست. ج ۱، مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- سروش، عبدالکریم. ۱۳۷۹. آیین شهریاری و دین‌داری. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- شوان، فریتیوف. ۱۳۵۴. نوشته‌های بنیادین. ترجمه محمد راسخ. تهران: قلم.

شووان، فریتیوف. ۱۳۶۳. وحدت متعالی ادیان. ترجمه لاله بختیار. تهران: قلم.
شووان، فریتیوف. ۱۳۷۰. فهم اسلام. ترجمه نصرالله حکمت. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ قلم.
فارابی، ابونصر. ۱۳۶۴. آرای اهل مدینه فاضله. ترجمه جعفر سجادی. تهران: کتاب‌فروشی طهوری.
قطب، سید. ۱۳۴۳. معالم فی الطريق. ترجمه سیدهادی خسروشاهی. تهران: قلم.
گنون، رنه. ۱۳۶۱. سلطنت کمیت و علائم آخرالزمان. ترجمه علی محمد کاردان. تهران: انتشارات حکمت.

گنون، رنه. ۱۳۸۶. بحران جهان مدرن. ترجمه حسن گائینی. تهران: انتشارات حکمت.
گوتاس، دیمیتری. ۱۳۶۷. ابن سینا و سنت ارسطویی. ترجمه محسن بیدارفر. تهران: نشر نو.
نصر، سید حسین. ۱۳۴۷. انسان و طبیعت. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: انتشارات خیام.
نصر، سید حسین. ۱۳۵۸. زندگی و اندیشه اسلامی. ترجمه احمد آرام. تهران: قلم.
نصر، سید حسین. ۱۳۶۱. اسلام و تنگناهای انسان مدرن. ترجمه مرتضی اسدی. تهران: قلم.
نصر، سید حسین. ۱۳۶۶. اسلام سنتی در جهان مدرن. ترجمه محمد صالحی. تهران: انتشارات حکمت.

نصر، سید حسین. ۱۳۶۹. «سنت و مدرنیته». مصاحبه منتشر نشده.
نصر، سید حسین. ۱۳۷۵. دین و نظم طبیعت. ترجمه عنایت‌الله شکیباپور. تهران: نشر نی.
نیومن، اندرو. ۱۳۸۵. ایران صفوی. ترجمه بهزاد کریمی. تهران: نشر مرکز.
هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۵. برخورد تمدن‌ها. ترجمه مجتبی امیری. تهران: نشر نو.

Clooney, F. X. 2010. Comparative Theology: Deep Learning Across Religious Borders. Chichester: Wiley-Blackwell.

Ferrer, J. N. 2002. Revisioning Transpersonal Theory: A Participatory Vision of Human Spirituality. Albany: State University of New York Press.

Katz, S. T. 1978. "Language, Epistemology, and Mysticism." In Mysticism and Philosophical Analysis, edited by S. T. Katz, 22–74. Oxford: Oxford University Press.

- King, R. 1999. *Orientalism and Religion: Postcolonial Theory, India and "The Mystic East"*. London: Routledge.
- Lipton, G. A. 2018. *Rethinking Ibn 'Arabi: Autumn of Philosophy*. Oxford: Oxford University Press.
- Martin, C. 2012. *A Critical Introduction to the Study of Religion*. London: Routledge.
- Nasr, S. H. 2002. *The Heart of Islam: Enduring Values for Humanity*. San Francisco: HarperOne.